

<p> نام نه ایست بر دهم در سپله بوند کله ی قس طکر خاک و جلی بنیاب روشنی دیده تاریکی عقل عذر جبریده بقصر ما پست کن نیست کرکایت کولین الملک زنده بر خدای مشکل این حرف نکرده حل ز کس پناهی ترا نور است فاز کل ناز سکر دور بود کار ملک بود که بر کره جده شب از کردی علم کرد وین و دکله دار خنده و جرعه ان درون کنایت </p>	<p> قائمه کربت و شتم سخن پایه سالار جهان درم علل از کز آفتاب مرد کس رشت با یک عقل خام کن خسته تدبیر ما اول و آخر بوجوه و حیات کست دین دیت که دیزی پرورشش آموز روز اول روضه بر یک ترا حور است تا کز شس در تنق نور بود در پوس این روپیه ویرانه جون کمر عقل کل دار کرد کرد قباچه خورشید و ماه جام سحر کل شکر کسایت </p>	<p> پست یکد ز کج حکم پشتای همه مایه کن شرح هر چه وجود پسیت روز بر از نه روزی خوران تا ج و شمت نشین خاک جشمه تدبیر شناینده کان اول آخر یکد پست باشد و این تیر کویم که پست پشت خداوندی و بندگیت بر کمر کوه و کلاه زمین بند وجود از عدم آباد شد زلفش این شد در روز سنت کرده بر قدم خاک زد خشمه خنجر از لب سحر کشاد </p>	<p> بسم الله الرحمن الرحیم پیش وجود همه آیندگان بمدح هر کس که جوید پست بر و رشت همه آفریننده و اخی نه ناصیه داران ملک خسته غوغای سمرایه باجه روشن که دو عالم بود و بنود ایچ بندگی است کس نکش بر چه در نور است سخت اور است ترا پست بود که و کوشش کم آباد شد تا کشا این کرده و هم بود ین و ویر خنجر بر افلاک سهره طلسم از دل دریا </p>
---	---	---	---

برو خانه گنج برداخت جدو شمع روشن برافروخته	دران خانه از زر بی ساسته دو کومر چشم اندرون دشته	پرستنده بت شده سر بر آورده تا طاق بند سپری	زوسان بت روی دروی بی سرو تاج این سپکر در بای
---	---	---	---



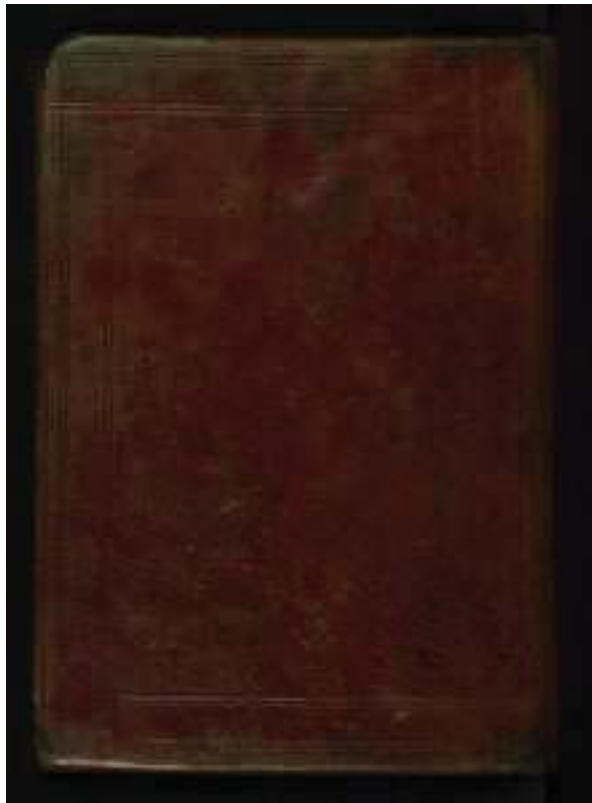
ز شمال آن سپکر پال خورد سوی شاه شد کرده ابرو فراخ که از خاور او داشت تا باختر فرینده دارد یکی آستان کشاید در درج با قوت باز که زرین درخت بو شید شاخ گرفته دو کومر عقبار حشت که چون شاید این مرغ کار گرفت بدان کومر نیش بگماشتند که بر کومر او بود سپتگاه که از بهر تاجان خویشتن کوش آسمان بر نگه درواست	بر نمودش تا بر آند کرد سخن گو یکی بعبت از گنج کاخ که شاه جهان داور دور کسیر دو کین بت از کشته را پستان جهاندا فرمود کان دلتواز دعا کرد و گفت ای فرزند کاخ دو مرغ آمدند از سیاهان سه شتر مانده در ایشان شکست بزرگان که این ملک است طمع بر دل سر کیس کرده راه بران رفت میثاق آن گنجن دری کان او آورد مرغ سواست	ز بس شب جوانی نیت چون فراخ که بابت زبان بود با خلق بسی آفرین کرد بر شاه و کنت که کردون فرودت و کون فراز فرود کویم این آستان گن گشاد از ب چتر آب لال یکی گنبد نیم دیرانه داشت ز فریزی و شرفی چون عمای گفتند کومر پریدند باز فرودی بگید آستان از دمان خرد کردشان عاقبت رسیده جای دو چشم این دو کومر درو	فرودنده در سخن آن تازه باغ زرو کومر شش بر کشا نیند رود بکیسوغبار از رخ شاه رفت بزرگ کومر ندارد سیار که شاه فرمان دهد در سخن دگر در برین سپکر شکست خال از آن پیش گاین تپان داشت نشستند بر گنبد این سپری برین چون بر آمد زمانی در آراز نیدند ستمای آن در جهان باید آمدند میسازد اوری بی شاهد این همه زرد
--	---	--	---

ز فرزند

<p>جوکان کوه زیر تختی که زیر وری بی ساکو که بی که در یاد ریاق بندی کما سپرانند از سوزم بک فم کوه کوه شده در صد در در خورد سینه سهری چینه جوس جاده کم مزا دلیل ارطاج بروفندی بیروزی مخترین توری و بنام</p>	<p>در شتری مت و عمل شب ششم از بریاست بدریاکت جوماشته و کرم من که با من جو بر کار علی که سوزم جو شیره جانی بدریا کرم میت جوانا خدا سپایان دری جو عقابی</p>	<p>کرمی که بی من و کرم سند خزید از انداز جو است سمان تو سودانش سمان که بر چه سود ز غدا ز کور ز بی در او شب نوده عزیزیت م از</p>	<p>کوه بی من و کرم سند خزید از انداز جو است سمان تو سودانش سمان که بر چه سود ز غدا ز کور ز بی در او شب نوده عزیزیت م از</p>
---	---	---	---



A digital facsimile of Walters Ms. W.604, Five poems (quintet)
Title: Khamsah-i Nizāmī



Published by: The Walters Art Museum
600 N. Charles Street Baltimore, MD 21201
<http://www.thewalters.org/>



<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode>
Published 2011